پیشخوان

روایاتی از شکنجه‌شدگان کمیته مشترک ضدخرابکاری

سالکان طریق ایثار

محمدرضا کائینی

ذهن و ضمیر آنان که به «کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک» راه یافتند، مشحون از خاطراتی است، که به خودی خود آنها را بازنمی‌گویند! به واقع آن دوران، در درون زندانیان این شکنجه‌گاه، به مثابه چراغی است، که جان و دل آنان را گرم و روشن می‌دارد و ایشان، به همین قدر قناعت می‌کنند! این ماییم که برای شناخت راه از چاه، به دانسته‌ها و روایت‌های ایشان محتاجیم و لاجرم، باید با تمنا از آنان بخواهیم بخشی از آنچه که تجربه کرده‌اند برای آیندگان به ودیعت نهند! انتشارات موزه عبرت ایران در راستای بازخوانی خاطرات تنی چند از آنان، که دوره‌ای را در این شکنجه‌گاه به سر برده‌اند، پای سخن ایشان نشسته، گفته‌های‌شان را مکتوب کرده و در قالب مجموعه‌ای از کتب، به علاقه‌مندان عرضه داشته است. «تاریکِ روشن» در زمره این طیف آثار است، که خاطرات سه تن از محنت‌کشیدگان این کمیته را بازنمایانده است. سعید غیاثیان فراهم آورنده این اثر، در دیباچه آن چنین آورده است:

«شکوه زندگی و هنر مردان بزرگ تاریخ‌ساز و الهی، این است که آنان نه‌تنها سالکان طریق معرفت و کمال، که الگویی بسیار سازنده و هدایتگری سعادت‌آفرین، برای انسان‌ها و مجموعه بشریت به حساب می‌آیند. چنانکه گویی سرتاسر زندگی آنان، پیامی است بر جان‌ها و دل‌های دیگر انسان‌ها، تا خویش را بازیافته و کرامت انسانی خود را، پاس دارند. آنان مست جام الستند و پروایی از ساغری ندارند! آنان دل در پی دلدار داده‌اند و هراسی از عاشقی ندارند. دل به دریای طوفان‌ها می‌سپارند و دل به میانه دریا داده‌اند. تلاطم صدای امواج، آنان را به ستوه نمی‌آورد و نگاه آنان،

تندیس محمدعلی شعبانی، معروف به «دکتر حسینی»، از شکنجه‌گران ساواک

تنها به آبی دریاست. آنها از آنجا که عاشق خط سرخ شهادت و عاشقی خدایند، دل‌های پاک خود را در دستان حسین زمان خویش می‌گذارند و می‌گذرند! این جاذبه روح‌نواز آنان است، که به دیگر انسان‌ها می‌آموزند همانند ما زندگی کنید، هرچند که در خلوت آنان، من و مایی وجود ندارد! پنداری که خداوند اینان را، در گذرگاه‌های تاریخ به‌صورت چراغی فروزان، فراراه بشریت قرار داده، تا در پرتو وجودشان، کاروان انسانیت از مغاک خاک و سکر و ظلمت رهایی یافته و به وادی نور و روشنایی گام نهد. اینان چونان ستارگانی هستند، تا واماندگان در تاریکی ظلم، بیدادگری، دلبستگی به دنیا و دام‌های شیطانی را، به حقیقت و کمال رهنمون شوند. این بزرگمردان از چه ویژگی‌هایی برخوردارند که به چنین مأموریت‌های عظیم و سترگ همت گماشته و با ایفای نقش خویش، بار مسئولیتی چنین سنگین را، با موفقیت به سرمنزل مقصود رسانده‌اند؟ شاید کوتاه‌ترین و گویاترین پاسخ این باشد که اینان با داشتن فضیلت‌های بسیار، هر کدام بسته به مراتب وجودی خویش، توفیق یافته‌اند تا صفات و کمالاتی را در قالب وجودی یک انسان متبلور ساخته و در حد توان، مصداق کاملی از آن را به نمایش بگذارند. در این راستا موزه عبرت ایران، بر آن است تا رسالت عظیمش، که همانا رساندن پیام مبارزان و جان برکفان میهن اسلامی‌مان- که در سال‌های سیاه رژیم شاهنشاهی در قربانگاه‌های دژخیم مورد سخت‌ترین و غیرانسانی‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌گرفتند- را به گوش همگان برساند. کتابی که پیش روی شماست، گوشه‌ای است از آن همه ستمی که بر ملت شریف ایران روا داشته شد. امید آن داریم مصداق سخن کز دل برآید، لاجرم بر دل نشیند، درددل‌ها و خاطرات آن روزها بر دل‌هایتان بنشیند و ساعتی هم‌قدم و هم‌پا با کسانی زندگی کنید، که تمامی سال‌های گرانقدر زندگی‌شان را، در راه رسیدن به آرمان‌های مقدس الهی‌شان، صرف کردند...».

آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم

در یکصد سالگی تأسیس حوزه علمیه قم توسط آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی

خدا چنین خواست که گفتار اولیای خود را ظهور دهد!

با مهاجرت آیت‌الله حائری به قم، حوزه علمیه این شهر جان تازه‌ای گرفت و دوران حیات پرشکوه خویش را، آغاز کرد. در این مقطع با زعامت ایشان، قم در پهنه فرهنگ ایران ظاهر شد و به خوبی، ماهیت تاریخی و اسلامی خود را آشکار ساخت. درس آیت‌الله حائری از چنان رونقی برخوردار شد که آن را با مدارس علمی آیات وحید بهبهانی، شیخ انصاری، میرزای شیرازی، آخوند ملامحمدکاظم خراسانی و آقاضیاءالدین عراقی و دیگران هم‌تراز دانسته‌اند

داود امینی

یک سده قبل در موسمی اینچنین، زنده‌یاد آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، به دعوت عالمان تراز اول قم، حوزه علمیه خویش را از اراک، به این شهر منتقل ساخت؛ کانونی علمی که در رقم زدن سرنوشت ایران در دهه‌های بعد، نقشی مهم ایفا کرد. به واقع درایت و صبر «آیت‌الله مؤسس»، این حوزه را از دوره پرمحنت رضاخانی عبور داد و به نقطه شکوفایی و ثمردهی رساند. در مقال پی‌آمده، درباب سیره آیت‌الله حائری به ویژه جنبه سیاسی آن، سخن رفته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول آید.

«آیت‌الله مؤسس» که بود؟

زنده‌یاد آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، تحصیل علوم دینی را از نوجوانی آغاز کرد. وی پس از فراگیری دروس مقدماتی و سطوح حوزوی در شهرهای اردکان و یزد، به عراق عزیمت کرد. ایشان سال‌ها در کربلا، از محضر آیت‌الله فاضل اردکانی کسب فیض نمود و سپس با خوشه‌چینی از خرمن علم و ایمان ستاره‌های درخشان آسمان فقاهت، چون آیت‌الله العظمی میرزای بزرگ شیرازی، آیت‌الله العظمی حاج شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله العظمی میرزامحمدتقی شیرازی و آیت‌الله آقاسیدمحمد فشارکی اصفهانی در سامرا، به کسب کمالات علمی و معنوی پرداخت تا جایی که نور اجتهاد، سراسر وجودش را منور ساخت. آنگاه وی در سامرا با شایستگی بر کرسی استادی تکیه زد و سپس با عزیمت به نجف، در حوزه علمیه این شهر، به تربیت طلاب علوم دینی همت گماشت. پس از آن ایشان با تمام عظمت و مقام علمی، در مقابل آیت‌الله العظمی آخوند خراسانی زانوی ادب بر زمین نهاد و از درس ایشان نیز بهره وافر برد. مدتی هم در محضر آیت‌الله العظمی سیدمحمدکاظم یزدی به خوشه‌چینی علم پرداخت. آیت‌الله حائری پس از اتمام مراتب عالی علوم حوزوی، به ایران بازگشت اما به دلیل اوضاع آشفته ایران و اوج نهضت مشروطیت، زمینه فعالیت علمی را برای خود مساعد ندید و بار دیگر به کربلا مراجعت نمود و با حضور خود در حوزه علمیه کربلا (مدرسه حسن‌خان)، غبار عزلت و فراموشی سال‌های گذشته را زدود و بارگاه امام حسین(ع)، با طنین افکندن بحث‌های علمی دانش‌پژوهان در آن، جلوه‌ای دیگر یافت. آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری در سال ١٣٣٢ق. به دعوت حاج سیداسماعیل عراقی به اراک هجرت کرد و در این شهر، مبادرت به تأسیس حوزه علمیه نمود و مدت هشت سال در آن حوزه پرشکوه، بر مسند تدریس تکیه زد و در کنار مسئولیت سنگین مرجعیت، از پرورش و شکوفایی طلاب جوان هم غافل نبود. در همین ایام، جماعتی از فضلا برای کسب دروس فقه و اصول، به محضرش شتافتند و از خرمن علوم و معارف الهی ایشان، خوشه‌چینی کردند.

بسترهای هجرت آیت‌الله مؤسس به قم

وی پس از پنج سال توقف در اراک، در سال ١٣٣٧ق. به قصد زیارت به مشهد رضوی(ع) رفت و به هنگام این سفر، چند روزی در قم مورد استقبال علما و مردم این شهر قرار گرفت و با اوضاع مذهبی این شهر، از نزدیک آشنا شد. آیت‌الله حائری، در سال ١٣٤٠ق. (١٣٠٠ش.) به همراه فرزند بزرگش آیت‌الله حاج شیخ مرتضی حائری و مصاحبت آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری، به قصد اجابت دعوت مردم، از اراک به سمت قم حرکت کرد. از آنجا که مقام علمی و عظمت ایشان زبانزد خاص و عام بود، مردم دلباخته مرجعیت، گروه گروه به استقبالش شتافته و ایشان را با تجلیل و تکریم فراوان، به شهر قم وارد کردند و چند صباحی در منزل آیت‌الله حاج شیخ مهدی پایین‌شهری، اقامت گزید. پس از چندی آیت‌الله شیخ محمدتقی یزدی، که از نجف اشرف با آیت‌الله حائری پیشینه معرفت و آشنایی داشت، پیشنهاد اقامت ایشان را در قم مطرح ساخت. سپس از سوی علما و فضلای قم نیز پیشنهاد اقامت ایشان در این شهر و تأسیس حوزه علمیه داده شد. ایشان در ابتدا بر این عقیده بود که بزرگان قم، خود این کار را انجام دهند و از عهده این امر نیز برخواهند آمد، لیکن چون اصرار بی‌حد علما را مشاهده نمود، تکلیف را برعهده خود ثابت دید و تصمیم گرفت در قم اقامت کند و حوزه علمیه این شهر را سامان دهد. آنگاه به فضلا و محصلین خود در اراک چنین نوشت: «خدا چنین خواست که ظهور گفتار اولیای خود را دهد، هرکس خواهد به قم آید!...» و بدین ترتیب، شهر قم مرکز حوزه‌های علوم دینی و مذهبی شد. قبل از عزیمت آیت‌الله حائری به قم، حوزه علمیه این شهر در طول تاریخ حیات خود، بارها دچار ضعف و تزلزل شده و بار دیگر به‌دست توانمند یکی دیگر از علمای بزرگ دینی، با رونق بیشتری تشکیل و به فعالیت پرداخته بود. علت اصلی این رشد و شکوفایی و سپس تزلزل را، در حوادث ناگوار عصرها و قرن‌های گذشته تاریخ کشورمان، می‌توان جست‌وجو کرد. بالاخره پس از فراز و نشیب‌های بسیار، آیت‌الله حائری توانست حوزه علمیه‌ای را بنا نهد که تا به حال همواره بر شوکت و عظمت آن افزوده گشته و هم‌اکنون نیز به عنوان بزرگ‌ترین کانون معارف اسلامی مذهب تشیع، در جهان اسلام مطرح باشد. در واقع، با تأسیس این حوزه علمیه و پیوستن آن به حوزه درس آیت‌الله حاج میرزامحمد فیض، که در سال ١٢٩٦ش. در قم برپا شده بود و توأم شدن این دو هسته علمی دینی با یکدیگر، حوزه علمیه کنونی موجودیت یافت.

عیان شدن تأثیرات هجرت آیت‌الله مؤسس

با مهاجرت آیت‌الله حائری به قم، حوزه علمیه این شهر جان تازه‌ای گرفت و دوران حیات پرشکوه خویش را آغاز کرد اما عزیمت آن مرجع بزرگ از اراک به قم، مصادف با کودتای رضاخان بود. در همین زمان با زعامت ایشان، قم در پهنه سیاست ایران ظاهر شد و به خوبی ماهیت تاریخی و اسلامی خود را، آشکار ساخت.

آیت‌الله حائری با عنایت مخصوص به تربیت صحیح طلاب و فضلا، در زمان کسالت نیز بر امور حوزه نظارت داشت. هماره تنها به مدرسه می‌رفت و ضمن سرکشی به حجره‌های طلاب، از احوال و وضع زندگی آنان و مقدار توجه و اهتمام‌شان به درس و مطالعه، آگاه می‌شد. به تدریج حوزه علمیه را گسترش داد، تا جایی که بیش از هزار نفر طلبه و محصل، از محضر وی و دیگران بهره بردند

نمایی از مراسم تشییع پیکر آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در شهر قم

حوزه علمیه آیت‌الله حائری، از چنان رونقی برخوردار شد که آن را با حوزه‌های علمیه وحید بهبهانی، شیخ انصاری، میرزای شیرازی، آخوند ملامحمدکاظم خراسانی و استادالمعاصرین آقاضیاءالدین عراقی و دیگران هم‌تراز دانسته‌اند. لذا از مکتب آن مردان بزرگی برخاستند که هریک به نوبه خود تاریخ‌ساز و صاحب مکتب فکری و عقیدتی شدند، چنانکه حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی نیز، از همین حوزه برخاست و توانست اساس حکومت جمهوری اسلامی را، در کشور بنا نهد. آیت‌الله حائری در مکتب انسان‌ساز خود، شاگردانی فاضل و صاحب کمال و کرامت پرورش داد. در آن روزها که حوزه‌های علمیه به دست دشمنان، رو به زوال و نابودی می‌رفت، ایشان با اقتدار و توانایی در سنگر خود ایستاد و هر روز جمع شاگردانش را، پیوسته‌تر و متحدتر ساخت. آنگاه فضلای اراک، تهران و دیگر شهرها را، گردهم آورد و به تدریج حوزه علمیه را گسترش داد، تا جایی که بیش از هزار نفر طلبه و محصل، از محضر وی و دیگران بهره بردند. آیت‌الله حائری با عنایت مخصوص به تربیت صحیح طلاب و فضلا، در زمان کسالت نیز بر امور حوزه نظارت داشت. در همان زمان که شخصیت‌های علمی، سیاسی و فرهنگی، به خانه‌اش می‌آمدند و از شکوه و عظمت خاصی برخوردار بود! همواره تنها به مدرسه می‌رفت و ضمن سرکشی به حجره‌های طلاب، از احوال آنان و وضع زندگی مقدار توجه و اهتمام‌شان به درس و مطالعه، آگاه می‌شد.

قزاق، کودتا و روحانیت

درست در همان سال ورودِ آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم و بنا نهادن پایه‌های حوزه علمیه، در سوم اسفند ١٢٩٩ش. رضاخان با کودتای سیدضیاءالدین طباطبایی وارد تهران شد و اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور، به یکباره تغییر کرد. ابتدا وی به فرماندهی کل قوا منصوب شد و پس از کسب قدرت، به لقب «سردار سپه» نائل آمد و با گذشت اندک زمانی، ضمن توسل به چند مانور سیاسی ماهرانه، به سلطنت رسید و بدین ترتیب، انقلاب نوپای مشروطیت به انحراف کشیده شد و به سوی دیکتاتوری رضاشاهی هدایت گردید. او در سال‌های نخست قدرت‌یابی، به منظور جلب توجه روحانیون و مقامات مذهبی و مردم ایران، دست به یک‌سری عوام‌فریبی زد! زیرا وی در آغاز ورود به صحنه فعالیت‌های سیاسی خویش، به تأثیر شگفت‌انگیز مذهب و نقش کارساز و بسیار مؤثر روحانیون و رهبران دینی، واقف بود و سعی می‌کرد با درایت کامل، از این نیروی عظیم بهره‌برداری کند. همین اندیشه و عملکرد وی، موجب شد تا بخشی از توده‌های مردم و روحانیت را، به حمایت خود جلب کند و زمانی که پایه‌های نردبان ترقی خود را محکم دید، به تصاحب تاج و تخت چشم طمع دوزد. تا آنجا که با زمینه‌سازی‌های قبلی و نقشه‌های از پیش طراحی شده، کار را به جایی رساند که مجلس شورای ملی در دوره پنجم یعنی در نهم آبان ١٣٠٤ش. به انقراض سلسله قاجاریه رأی داد و سردار سپه را، به ریاست حکومت موقت برگزید. او بلافاصله اعلامیه‌ای صادر کرد و خود را موظف به اجرای احکام شرع مبین اسلام و تهیه رفاه حال عموم مردم ایران دانست و همچنان تظاهر به مذهب و حسن رابطه خود را، با مجلس مؤسسان حفظ کرد، چنانکه در بیست و یکم آذر ١٣٠٤ش. مجلس مؤسسان اصل سی و ششم متمم قانون اساسی کشور را تغییر داد و اصل جدیدی را تصویب کرد، که سلطنت مشروطه ایران را از حکومت قاجار، به رضاشاه پهلوی تفویض و در اعقاب ذکور ایشان، «نسلاً بعد نسل» برقرار نمود!

کلید خوردن تقابل رضاخان با حوزه‌ای نوتأسیس!

همزمانی دو واقعه مهم در کشور، یعنی تأسیس حوزه علمیه قم و گسترش حوزه دینی و افزایش معممین، به منظور مستحکم نمودن پایه‌های دینی در کشور، توسط یکی از مراجع بزرگ از یک‌سو و به قدرت رسیدن رضاخان و اعمال دیکتاتوری در کشور و برچیدن بساط مشروطیت از سوی دیگر، موجبات مقابله شدید نهاد حوزه علمیه (مرکز رهبری دینی) و نهاد دولت (مرکز قدرت و تصمیم‌گیری اجرایی)، را فراهم ساخت. با استقرار و تثبیت سلطنت پهلوی، دوره اجرای سیاست‌های نوین استعمار انگلیس نیز فرارسید و سیاست مذهب‌زدایی و استحاله فرهنگی، از طریق اسائه فرهنگ تجددگرایی غربی، در دستور کار هیئت حاکمه قرار گرفت. در این میان مهم این بود که جامعه ایران، که یک جامعه اسلامی و مردم آن بر اساس احکام و موازین شرع مقدس اسلام عمل می‌کردند، باید به یک جامعه بی‌هویت و غیرمولد، تبدیل می‌شد و برای این هدف می‌بایست از فرهنگ و ارزش‌ها و سنت‌های اسلامی- ملی، تهی می‌شد. از آنجا که به دلیل ریشه‌دار بودن تفکر دینی و تقلیدات فرهنگی و عرف و سنن ملی، سیاست مذهب‌زدایی با مشکلات جدی و مقاومت اجتماعی مواجه شده بود، دولتمردان رژیم، از طریق رواج لاقیدی و بی‌اعتنایی و تحقیر نمادهای دینی و سنن ملی، مبارزه با مذهب را آغاز کردند.

در دوره هفتم مجلس شورای ملی، انتخابات کاملاً فرمایشی انجام شد و فهرست و اسامی وکلا هم قبلاً تهیه شده بود. شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس- که در شمار یکی از سرسخت‌ترین مخالفان رضاشاه بود- نیز از تهران انتخاب نشد! به همین دلیل، در این دوره دیگر زبان برّایی چون مدرس، در سنگر مجلس حضور نداشت، تا از خودکامگی‌های رضاشاه جلوگیری کند. از این جهت، رضاشاه گمان می‌کرد دیگر کسی نیست تا در برابر اعمال و رفتار مستبدانه وی بایستد. هم از این رو دستور صدور ابلاغیه ریاست وزرا را در دوم شهریور ١٣٠٦ش. صادر کرد تا روحانیت را از آشوب‌طلبی برحذر دارد و بدین وسیله، عواقب ضدیت با سلطان تازه بر تخت نشسته را، برایشان گوشزد کند. به دنبال انتشار اعلامیه منع امر به معروف و نهی از منکر در قم، مردم به رهبری آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی بافقی، دفتردار آیت‌الله حائری، قیامی اعتراضی برپا ساختند. همزمان در پنج شهر بزرگ کشور، از جمله مشهد، قم، اصفهان، تبریز و شیراز هم، مردم دست به اعتصاب زدند و احتمال قیامی فراگیر می‌رفت. همین اعتراضات مردمی، موجب شد تا رضاشاه، از اجرای مفاد ابلاغیه صرف نظر کند و آن را به علمای کشور اعلام کند. با این حال در پی اجرای نیات خود، امر کشف حجاب را دنبال کرد و همسر خود را بدون پوشش، در اول فروردین سال ١٣٠٦، راهی صحن حضرت معصومه(س)، در قم کرد. این عمل رضاشاه، اعتراضی دیگر با محوریت آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی بافقی پدید آورد که به دستگیری، تبعید و بازداشت ایشان انجامید. اما موضع‌گیری تند وی، موجب شد تا رضاشاه طرح «حجاب‌زدایی» از زنان مسلمان ایران را، هشت سال یعنی تا سال ١٣١٤ش. به تعویق اندازد! در این مدت، رضاشاه طرح‌های دیگری را به مرحله اجرا گذارد، که یکی از آنها طرح «نظام اجباری» بود که قانون آن، به تصویب مجلس شورای ملی رسید و قیام آیت‌الله حاج‌آقا نورالله نجفی اصفهانی به همراه آیت‌الله سیدالعراقین و کمال‌الدین شریعتمداری و مذهبیون اصفهان و شهرهای دیگر را، به‌دنبال داشت که پس از عزیمت به قم و گسترش دامنه قیام طی چندماه، سرانجام با مسمومیت و شهادت حاج‌آقا نورالله اصفهانی، به پایان رسید.

در تبریز نیز روحانیت مبارز این شهر، در مقابل هجوم به اصطلاح روشنفکرانه ضدملی-مذهبی، مقاومت کرد و همچون گذشته برای حفظ ارزش‌های مذهبی، با دستگاه رضاشاه درافتاد! آیت‌الله انگجی، آیت‌الله میرزاصادق‌آقا تبریزی و تعدادی دیگر از علما، دستگیر و تبعید شدند و برخی دیگر از روحانیون نیز، فراری یا مخفی گردیدند و در اختفا، به مبارزه خود ادامه دادند. چنانکه همچنان در امر تغییر کلاه و نهضت بانوان، مقابله روحانیت با حکومت رضاشاه، مشاهده می‌گردد! یکی دیگر از این سیاست‌ها، اجرای طرح «متحدالشکل نمودن البسه» بود، که قانون آن در دهم دی ١٣٠٧، به تصویب مجلس شورای ملی رسید. رژیم رضاشاه، به شدت در پی اجرای این قانون برآمد و همه اتباع ذکور کشور را، مکلف به پوشیدن آن کرد، چنانکه حتی بر پوشیدن لباس یکسان در مورد دختران نوجوان محصل، در مدرسه و خیابان نیز تأکید داشت. دولت به همه حکام کشور دستور داد تا به سرعت، این قانون را به اجرا گذارند.

محدودیت روحانیت و حوزه‌ها توسط قزاق

همزمان با اجرای قانون یکسان نمودن لباس‌های مردم، دولت تلاش کرد تا طرح «استفاده از عمامه، مستلزم داشتن تصدیق دولتی» را، با شدت پیاده کند تا علاوه بر حملات روانی علیه روحانیت، به وسیله صدور «جواز عمامه» یا «تصدیق طلبگی»، نظارت و کنترل شدید پلیسی بر وضعیت روحانیت داشته و از شمار آنان بکاهد چراکه براساس مفاد قانون متحدالشکل نمودن البسه، تنها روحانیون و طلابی مجاز به استفاده از لباس روحانیت بودند که از طرف وزارت معارف و طبق نظامنامه مخصوص، به آنها «تصدیق طلبگی» و یا «جواز مدرسی» داده شده باشد و مجتهد مجاز هم، به کسانی اطلاق می‌شد که از یکی از مراجع تقلید، تصدیق و اجازه‌نامه اجتهاد دریافت کرده بود. بدین ترتیب، روحانیونی که تصدیق طلبگی نداشتند، الزاماً بایستی به لباس متحدالشکل درمی‌آمدند. با گذشت مدت زمانی از اجرای طرح مزبور، گزارش‌های رسیده به مرکز، حاکی از افزایش معممین بود. نظر مسئولان دولتی بر آن بود، مراجع تقلیدی که تصدیق طلبگی به اشخاص می‌دهند، بدون هیچ ملاحظه‌ای به تمامی متقاضیان جواز داده و مایلند بر عده آنها بیفزایند. بدین ترتیب، حکومت به شدت بر کنترل و نظارت خود در امر امتحانات و صدور تصدیق طلبگی دولتی طلاب و مدرسین حوزه افزود، به طوری که به صورت مکتوب آیات عظام و مراجع تقلید را با ذکر نام‌شان، از پوشیدن لباس متحدالشکل معاف دانست، تا به عموم مردم گوشزد کند، که حتی مراجع تقلید با اجازه دولت شده‌اند! درست در چنین اوضاع و احوالی، آیت‌الله حائری کمر همت برای حفظ و حراست از حوزه‌های علمیه بست، که شناخت وضعیت سیاسی- اجتماعی این دوران، ما را هرچه بیشتر نسبت به اهمیت این اقدام حکیمانه وی آشنا می‌سازد.

...و کلام آخر

در کل، آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در آن اوضاع سیاسی و هجوم رضاشاه، با صبر و بردباری حوزه‌ای تأسیس کرد که نهضت فرهنگی- اجتماعی وسیعی را، در ایران و جهان پدیدار ساخت و تحولات بسیاری در تکامل اندیشه مذهبی مردم، به‌وجود آورد. تا جایی که می‌توان بقای دین و روحانیت در ایران را، مرهون استقامت و بردباری او در برابر جسارت‌های رضاشاه، در جهت از بین بردن روحانیت و دین، با کشف حجاب، منع مجالس عزاداری و... دانست.